

## پیش‌خوان

**یادداشتی بر خاطرات و تحلیل‌های**

**«احمدملکی»**

**از وقایع دوران نهضت ملی ایران**

**تاریخچه‌ای**

**برای «جبهه ملی ایران»**

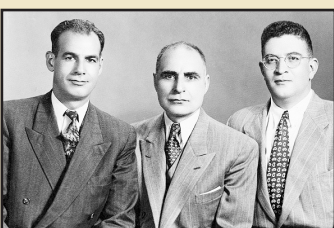
■ **شاهد توحیدی**



انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی در مهر ماه ۱۳۲۸ توسط دولت ساعد آغاز شد. دخالت‌های هژیر، وزیر دربار و بسیاری از صاحب‌نفوذان، اعتراض بسیاری از شخصیت‌های

سیاسی را برانگیخت. مصدق‌السلطنه به همراه ۱۹ نفر از نخبگان و روزنامه‌نگاران، در اعتراض به انتخابات در ۲۲ مهر ماه در کاخ شاه متحصن شدند. آنها خواستار لغو انتخابات بودند. تحصن پس از چند روز بی‌هیچ نتیجه‌ای پایان یافت. متخصصین در روز اول آبان در منزل دکتر مصدق اجتماع کردند و پایه‌های جبهه ملی را بنیاد نهادند. جبهه ملی هدف اساسی خود را اصلاح قانون انتخابات، قانون مطبوعات و اصول حکومت نظامی اعلام کرد. ترور گردید و در انتخابات مجسد، اقایان مصدق، مکی، شایگان، بقایی، حائری‌زاده، عبدالقدیر آزاد و نریمان از اعضای جبهه ملی به مجلس راه یافتند. با بازگشت پیروزمندانه آیت‌الله کاشانی و مبارزات بی‌امان وی علیه انگلیسی‌های نفت‌خوار و وابستگان آنها و قتل رزم‌ار، جبهه ملی قدرت تازه‌ای یافت و مجبور شدند مسئولیت اجرایی کشور را به مصدق بسپارند. حرکت گروه‌های مختلف که تا قیام ۳۰ تیر به سوی هم گرای بی‌شم می‌رفت پس از این واقعه به واگرایی انجامید و هر لحظه شکاف موجود بین رهبران و هادی‌نگران حرکت ملی بیشتر شد تا اینکه با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حکومت مصدق سقوط کرد و سایر رهبران نیز به انزوا کشیده شدند.

احمد ملکی مدیر روزنامه ستاره، یکی از رجال و فعالان سیاسی است که خود در جریان تحصن و تأسیس جبهه ملی بوده و حوادث و وقایع منجر



**از راست:** مظفر بقایی، ابوالحسن حائری‌زاده و حسین مکی از پایه‌گذاران جبهه ملی

به تشکیل و ترکیب گروه‌ها را با دقت مشاهده کرده است. ملکی یکی از اعضای جبهه ملی بود که از جبهه ملی جدا شد و از مخالفین سرسخت مصدق گردید. ملکی پس از کودتای ۲۸ مرداد، خاطرات خود را روزانه طی ۵۹ شماره در روزنامه ستاره منتشر کرد.
با اینکه ملکی از روزنامه‌نگاران معروف ایران است خاطرات وی بسیار نامنظم، تکراری و فاقد انسجام منطقی است. این خاطرات که به دلیل حضور نویسنده‌اش در جبهه ملی می‌تواند بسیاری از ناگفته‌های تاریخی را بیان کند. به علاوه این خاطرات می‌تواند علت شکست احزاب را در ایران تبیین نماید. به عقیده وی، انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی که در دوران حکومت دکتر مصدق برگزار شد، آخرین چوب‌چوبی بود که بر پیکر جبهه ملی وارد شد و اطرافیان مصدق که او را به عنوان فردی مؤمن به قوانین و وطن‌پرست می‌دانستند جز یاری و عوام‌فریبی و بدتر از همه، جاه‌طلبی چیز دیگری از او نیافتند. سراسر متن خاطرات به مطالعه و بررسی شخصیت و اعمال دکتر مصدق و دکتر فاطمی پرداخته است. از آنجا که وی، خود از دوستان فاطمی بود و در حقیقت دکتر فاطمی به نوعی از پرکشیدگان وی محسوب می‌شد، توانسته است توصیفی دقیق و نظام‌مند از افکار و فعالیت‌های وی ارائه دهد. او در نهایت، به سعایت دکتر فاطمی در دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق و بدگویی از روزنامه‌باختر امروز، اشاره و آن را امری بسیار ناپسند در دوران حیات سیاسی دکتر فاطمی قلمداد می‌کند. نویسنده این خاطرات و مهم‌ترین علت شکست مصدق را جاه‌طلبی و استبداد شخصی وی می‌داند و یادآور می‌شود که اگر وی چند صباحی نیز توانست شاهد پیروزی را در آغوش بکشد، مروه ن تبلیغات و پروپاگانمایی بود که وی مانند سایر دیکتاتورها اعمال می‌کرد.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی، این خاطرات را نه به عنوان آخرین قضاوت در مورد جبهه ملی، بلکه به عنوان روایتی از یکی از اعضای جبهه ملی که در میانه راه از آنها جدا شد – و طبق سنت اعضای جبهه ملی در تاریخ، پاکوت شد– در دسترس اهل تحقیق قرار داده و قضاوت نهایی را به عهده آنها واگذار می‌کند.

این کتاب بدون هیچ کم‌وکاستی تنها با ویراستاری شکی و اصلاح بعضی از اغلاط و افزودن عناوین در [ ] پسنده کرده است. امید است مورد استفاده اهل دانش قرار گیرد.



محمد رضا پهلوی در مراسم ازدواج غلامرضا پهلوی و همسر امیراعلم

**مروری بر زندگی، زمانه و کارنامه غلامرضا پهلوی**

**به مناسبت بسته شدن پرونده زندگی‌اش**

# زراندوزی، خست و دیگر هیچ!

■ **احمد رضا صدی**

**بمداد یک‌شنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۳۹۶، از بارس خبر رسید که غلامرضا پهلوی –وابسین فرزنددر قید حیات رضاخان – به در د سرطان غدد لنفاوی چون برادرش، در بیمارستانی تسلیم مرگ شده است. او در زمره شاهزادگانی بود که در عهد پهلوی، برای خویش مشاغل و عناوینی شاخص داشت‌ و البته چون اغلب آنان خست و زراندوزی را وجه همت خویش کرده بود. مقالی که پیش رو دارد، به جنبه‌هایی از زندگی وی پرداخته است.**

■ ■ ■

غلامرضا پهلوی – که در روزهای گذشته در ۹۴ سالگی درگذشت – در ۲۰ اردیبهشت سال ۱۳۰۲ در تهران به دنیا آمد. او فرزند پنجم رضاخان و فرزند اول توران امیر سلیمانی بود. پس از تولدش، مادر پدرش از هم جدا شدند و او از آن پیش، با مادر خود در منزلی که رضاخان به همسرش داده بود، زندگی کرد.

غلامرضا پس از طی دوره ابتدایی، همراه برادرهایش محمودرضا، عبدالرضا و احمدرضا برای تحصیل در مدرسه‌ای که محمودرضا در آنجا تحصیل می‌کرد، به مدرسه روزوزه سوئیس رفت و دوسال بعد همراه برادرانش به ایران بازگشت تا در مدرسه نظام به تحصیل ادامه دهد. در سال ۱۳۲۰ در بی تبعید برادرانش به آنجا رفت، ولی پس از مرگ رضاخان، محمودرضا به او اجازه بازگشت به ایران را نداد و با اینکه غلامرضا طی نامه‌های زیاد اصرار داشت به ایران برگردد، ولی شاه اجازه نمی‌داد. دراین بین، غلامرضا به امریکا رفت و در مدرسه پرینستون به تحصیل پرداخت. دلیل رد شدن درخواست غلامرضا برای بازگشت به ایران، عدم تمایل تاج‌الملوک، مادر محمودرضا بود که نمی‌خواست از جانب غلامرضا برای سلطنت پسرش مزاحمتی ایجاد شود. غلامرضا دکتر فاطمی به نوعی از پرکشیدگان وی محسوب می‌شد، توانسته است توصیفی دقیق و نظام‌مند زدم بلکه بتوانم برای تابستان به ایران بیایم و وضع خود او را رو به راه کنم. می‌دانستم که اگر با خود شاه روبه‌رو بشوم، وضعیت خیلی فرق می‌کند تا آنکه نامه و تلگراف بفرستم. اگر اجازه می‌داد که حداقل برای تابستان به ایران بیایم، خیلی خوب می‌شد. شاید هم بعد از آن به اتفاق به امریکا یا اروپا می‌رفتم. اگر خود شاه به کارها رسیدگی می‌کرد



غلامرضا پهلوی در استقبال از ملک حسین پادشاه اردن

و مادرش دخالت نمی‌کرد، گمان می‌کنم تا به حال دهباره به ایران آمده بودم و از دیدار وطن، هموطنان و فامیل برخوردار می‌شدم. حالا چون علیرضا نمی‌تواند برگردد، ما هم باید به آتش او بسوزیم. چند دفعه به برادر ممتدک شدم که اجازه بدهد من به ایران برگردم، ولی هیچ جوابی نداده است. دفعه آخر به او نوشتم یا اجازه بدهد به ایران بیایم یا وسیله آمدن شما به اینجا فراهم آورد.»

غلامرضا سراسر انجام پس از یکس سال اقامت در امریکا، موافقت محمودرضا را برای بازگشت به ایران جلب می‌کند و بازمی‌گردد و به دانشکده افسری می‌رود. او در مهرماه ۱۳۲۷ از دانشکده افسری فارغ‌التحصیل می‌شود و به تدریج مدارج نظامی را طی می‌کند، در سال ۱۳۵۰ به درجه سر تیبی

زندگی مرفه و پول‌های فراوانی که داشت، این هزینه‌ها چیزی به حساب نمی‌آمد. فرح و اشرف هم برخلاف انتظار او، برایش پولی نفرستادند و او هم در مراسم شرکت نکرد. نمونه دیگر اینکه در سال‌های پس از فرار از کشور، کسی به او گفته بود قرار است ماهی صد دلار به فراماسون هائی که از ایران به خارج آمده‌اند، پرداخت شود و او هم به هر دری زده بود که این پول را بگیرد، ولی بعد از مدتی به او گفتند که سر به سرش گذاشته‌اند!»<sup>(۱)</sup>

از نحوه ورود غلامرضا پهلوی به فراماسونری اطلاع زیادی در دست نیست، ولی قطعاً او یکی از فعالان مهم فراماسونری در ایران بوده است. محمدرضا لاریجانی در کتاب «فراماسون» از او به عنوان استاد اعظم لژ ماسونی یاد می‌کند.

ظاهراً اسامی لژ شریف امامی که پس از انقلاب فاش شد، قدیمی بوده و اسامی جدید هنوز نامشان فاش نشده بود، اما مسلماً غلامرضا پهلوی، استاد اعظم این لژ بوده است.

■ **فعالیت‌های اقتصادی غلامرضا پهلوی**

اعضای خاندان سلطنتی، عموماً از سیاست سر در نمی‌آوردند و علاقه‌ای هم به ورود به این عرصه نداشتند و بیشتر تمایل داشتند در عرصه‌هایی از جمله ایجاد کاباره و کارینو و شرکت‌های خارجی و داخلی و در کل هر جا که سودهای کلان داشت، سرمایه‌گذاری کنند، لذا در تمام فعالیت‌های کلان کشور، حداقل یکی از آنها نقش عمده داشت. محمدرضا پهلوی هم ترجیح می‌داد که سر اعضای خانواده‌اش به امور اقتصادی گرم باشد و کاری به سلطنت او نداشته باشند تا او همواره به عنوان حاکمی بلامنارح سلطنت کند.

اعضای خاندان پهلوی از خود رضاخان گرفته تا کوچک‌ترین عضو، کم‌ترین اهمیتی برای قوانین قائل نبودند و از نفوذ خود حتی برای تفکیک زمین‌هایی که غیر قابل تفکیک هم اعلام شده بودند، استفاده می‌کردند. از جمله شهرداری زمین‌های علی‌آباد را که متعلق به غلامرضا پهلوی و توران امیرسلیمانی بود، خارج از محدوده تشخیص داده بود، اما این موضوع برای آنها کوچک‌ترین اهمیتی نداشت. عباس گیلان‌شاه طی نامه‌ای موضوع مذکور را برای تورن امیرسلیمانی توضیح می‌دهد، اما غلامرضا از شاه می‌خواهد به هر شکل ممکن مسئله را حل کند و به شهرداری دستور بدهد که این املاک را جزو محدوده شهر قرار دهد تا او و مادرش دچار خسارت نشوند. شاه هم دستور می‌دهد که این املاک از قانون مستثنی شوند.

■ **از دواج‌های غلامرضا پهلوی**

غلامرضا در سال ۱۳۲۶ با هما علم، دختر امیر اعلم بزشک رضاخان و نوه وثوق‌الدوله ازدواج کرد. مادر بزرگ‌های مادری همسا و غلامرضا، خواهران امین‌الدوله صدراعظم بودند و لذا از این جهت با یکدیگر نسبت خویشاوندی داشتند. همسا غلامرضا صاحب یک دختر و یک پسر شدند. دخترشان مهرناز در سه سالگی بیمار شد و در بیمارستانی در پاریس از دنیا رفت. پسرشان بهمن از کودکی تحت تعلیم و تربیت پرستاری آلمانی قرار گرفت. او دوران کودکی‌اش را هم در کود کستان آلمانی‌ها در ایران سپری کرد. در سال ۱۳۴۱ به هامبورگ آلمان رفت تا در آنجا ادامه تحصیل بدهد، اما شاگرد کوشایی نبود و اولیای مدرسه دائماً به غلامرضا شکایت می‌کر دند. ازدواج همسا و غلامرضا دیری نپایید و آنها سرانجام از هم جدا شدند. توران امیرسلیمانی در این باره می‌گوید: «یک روز نشسته بودم که والا حضرت، تنها و خیلی ناراحت آمد و گفت، «امروز همما خانم پس از صرف صبحانه بی‌جهت گفت که من به منزل مادرم نمی‌روم و دیگر هم بر نمی‌گردم، در حالی که حتی کلمه‌ای هم جروبحث نکردیم و دلتنگی و دعوایی بین ما پیش نیامد! من شب قضیه را به ملک پور گفتم و او گفت: «استیض مدتی است که من درباره همما خانم حرف‌هایی می‌شنوم. از قرار، آقای ابتهاج مدتی است که با ایشان سواری می‌کند. غلامرضا بیپشکار خود، گلیان‌شاه را نزد مادر همما علم فرستاده که بپرسد علت این رفتارها چیست و مادرش در جواب گفته: من نمی‌دانم. همین قدر می‌دانم که می‌گوید من نمی‌روم و طلاق می‌خواهم. در هر حال تلاش درباریان به نتیجه نرسید و همسا و غلامرضا پس از هفت سال زندگی مشترک از هم جدا شدند. همما پس از سه ماه با فرد محبوب خود، ابتهاج ازدواج کرد.»<sup>(۲)</sup>

غلامرضا پس از جدایی از همما با منیژه جهانیبانی دختر سرلشکر منصور جهانیبانی، برادر سهپهد امان‌الله جهانیبانی ازدواج کرد. سرلشکر منصور جهانیبانی مدتی رئیس پلیس راه آهن بود و بعد سناتور شد. جهانیبانی‌ها دربار نفوذ زیادی داشتند و مادرزن غلامرضا هم توانست به عنوان نماینده شیراز به مجلس برسد! حاصل ازدواج غلامرضا و منیژه سه فرزند به نام‌های بهرام، آذرخشت و مریم بود.

■ **خصال اخلاقی و خصلتی غلامرضا پهلوی**

غلامرضا پهلوی در بین اعضای خاندان سلطنتی به بی‌شخصیتی، خست و پول‌دوستی مشهور بود. احمد علی مسعود انصاری درباره خست او پس از فرار از ایران می‌نویسد: «وضع مالی غلامرضا – که اکنون مقیم انگلیس است – خوب است، ولی همچنان با خست زندگی می‌کند. در سالگرد مراسم فوت شاه، تمام اعضای خانواده و دوستان او از نقضات مختلف دنیا به قاهره رفتند، اما شاپور غلامرضا پهلوی از لندن پیغام داد که چون پول تهیه بلیت و مخارج سفر را ندارد، نمی‌تواند در مراسم سال بردارش شرکت کند. همه می‌دانستند که این پنهانی‌ای بیوش نیست و فقط نشانه دیگری از خست اوست که شهره عام و خاص بود، و الا با

■ **اعضای خاندان سلطنتی، عموماً از سیاست سر در نمی‌آوردند و علاقه‌ای**

**هم به ورود به این عرصه نداشتند و**

**بیشتر تمایل داشتند در عرصه‌هایی**

**از جمله ایجاد کاباره و کارینو و**

**شرکت‌های خارجی و داخلی و در**

**کل هر جا که سودهای کلان داشت،**

**سرمایه‌گذاری کنند، لذا در تمام**

**فعالیت‌های تجاری کلان کشور،**

**حداقل یکی از آنها نقش عمده داشت**

آجین، غلامرضا پهلوی. شرکت کشاورزی و

عمرانی سیزدشت، غلامرضا پهلوی. شرکت تولیدی سنیاک، غلامرضا پهلوی و بنیاد پهلوی همه سهام. سهامدار شرکت خدمات سرمایه‌گذاران ماورای بحر. سرمایه‌گذاری در بانک چیس مانپاتان بالغ بر ۵۰۰ هزار دلار. شرکت سهامی خاص کالای الکترونیک، غلامرضا پهلوی ۱۲/۵ درصد سهام.»<sup>(۳)</sup>

شیوه خاندان سلطنتی، از جمله غلامرضا در تأسیس یا خرید سهام شرکت‌ها، معمولاً به این دو شکل بود یا با استفاده از نفوذ خود، یا حداقل سود بانکی از اعتبارات بانکی استفاده می‌کردند. برای مثال غلامرضا برای شرکت صنایع کشاورزی گل‌تپه ۷۰۰ میلیون ریال و برای شرکت آجین جای میلغ ۱۱۹ میلیون ریال از بانک کشاورزی وام گرفت.

شیوه دوم آنها، گرفتن حق‌العصل عادی از شرکت‌های داخلی و خارجی بود. شرکت‌های بزرگ برای پیروز شدن بر رقیبا و فرار از تعهدات قانونی سعی می‌کردند به هر نحو ممکن حمایت یکی از درباری‌ها را جلب کنند. آنها هم ما به ازای استفاده از نفوذ خود، درصدی از سهام این شرکت‌ها را مالک می‌شدند و سودهای کلانی عایدشان می‌شد. یکی از این شرکت‌ها، شرکت الکتروتورز است که در ازای پرداخت ده درصد از سود حاصل خود به غلامرضا، توانست حمایت او را برای ۱۰ سال جلب کند.

آر.اس. الکساندر مدیر شرکت کمک‌های صنعتی بین‌المللی در نامه‌ای به غلامرضا پهلوی می‌نویسد: «در ماه‌های گذشته لطف کردید و امور بازرگانی چندی را در داخل کسورتان در صنعت نفت و صنایع سیمان به من معرفی کردید. هم اکنون نیز خواستار راهنمایی‌های ارزشمند شما درباره بخش خصوصی امور بیمه هستیم.»<sup>(۴)</sup>

شرکت‌های خارجی برای یک مجوز برای امور بازرگانی، هیچ راهی بهتر از استفاده از نفوذ دربار نمی‌شناختند. به عنوان نمونه و بر حسب یک سند، شرکت موادی برای انجام توافق‌نامه با شرکت نفت، از غلامرضا می‌خواهد که پا در میانی کند و به او می‌نویسد: «امروز دکتر فلاح قول مساعدت داد و معتقد بوده که اگر والا حضرت با او تماس بگیرند، مورد ما بی‌هیچ تأخیری حل خواهد شد.»<sup>(۵)</sup>

کار سواس‌استفاده از شرکت‌های ایرانی و خارجی توسط اعضای خاندان سلطنت چنان‌سا بالا می‌گیرد که محمدرضا– که خود الگوی کامل خیانت و دست‌درازی به اموال و سرمایه‌های



وزیر امور خارجه سید حسن حسینی در مراسم افتتاحیه روز جهانی صلح

■ **غلامرضا پهلوی علاوه بر ساختمان‌سازی، و یلاهای متعدد شخصی هم در رامسر، کرج، دماوند، ایزدشهر و جاهای دیگر برای خود بنا کرد. شهرک‌سازی در ایزدشهر برای او منافع سرشاری را به همراه داشت، به طوری که میباشر او در گزارشی به او اطلاع داد که هنوز یک ماه از شروع ساختمان آپارتمان‌ها نگذشته که ۷۰ درصد آنها**

**پیش‌فروش شده‌اند و آنها ناچارند به کار ساخت وساز سرعت ببخشند**
ملت است – زبان به اعتراض می‌گشاید و اجازه نمی‌دهد غلامرضا از شرکت هواییماسازی گرومن در امریکا بازدید کند. اسدالله علم درباره این موضوع می‌نویسد: «به شاه گزارش دادم که شرکت هواییماسازی گرومن پیشنهاد داده که در سفر آینده والا حضرت به ایالات متحده از ایشان پذیرایی کند. این شرکت متهم است که برای افزایش فروش خود به هدای از ایرانی‌ها رشوه داده و قبول دعوت آنها از سوی والا حضرت صلاح نیست. شاه گفت به او بگویید نرود و به خاطر چند دلار گندیده برای ما بی‌ابرویی به بار نیآورد.»<sup>(۶)</sup>

فساد خاندان سلطنتی پهلوی از شمار اندازه بیرون است و اینها تنها نیمی از آن یم است. فرهنگ فاسد چپاول‌های کلان اقتصادی که توسط این خاندان پلید در کشور ما نهادینه شد، جز با حرکتی انقلابی ریشه‌کن نمی‌شود. **\* بی‌نوشت‌ها در سروس و بس تاریخ موجود است.**